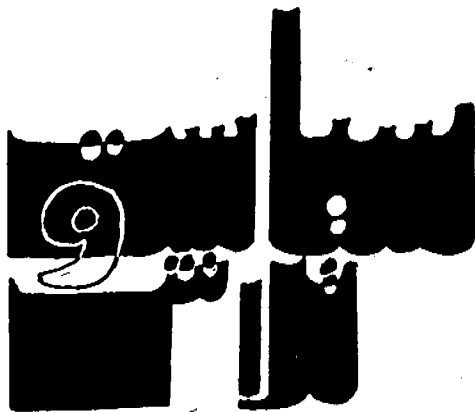




حسام الدین دولت آبادی



همکاری صمیمانه ستاد ارتش با شهرداری و رفع اشکال شهر

تشریفات داشتیم که تیمسار سپهد آقا ولی وزیر
صدیق کشور جناب نجم آن مرد دقیق پر هیبت
کار در سمت وزارت خارجه و دارائی. جناب
سروری وزیر باشهامت داد گستری. جناب
گلشائیان کاردان در سمت وزیر دارائی
شادروان جناب دکتر طاهری دانا و لایق در
سمت وزیر مشاور دورهم جمع میشدیم و
صمیمانه در حل مشکلات همکاری و مشورت
می کردیم .

همچنین روانشاد تیمسار سر لشکر
رزم آرا رئیس ستاد آنروز که یکی از نمونه
های بارز پشت کار و نظم بود و با درجه سپهبدی
در پست نخست وزیری کشته شد همگی آنچه
در قدرت مادی و معنوی خود داشتیم یعنی
تمام نیروی فعاله آنروز کشور ضامن پیشرفت
کارها بودند .

در مطلبی که راجع بر رفع خطر سیل
از شهر نوشته شد این نکته اساسی فراموش
شد که در همان موقع هجوم سیل افراد سر باز
لشکر دوم و لشکر یکم دامن همت بکمر زده
با فداکاری خاص در رفع خطر از مناطق
شرق - جنوب و جنوب غربی مارا یاری
کردند و بطور کلی یک روح همکاری و تشریک
مساعی صمیمانه میان شهرداری با کلیه سازمان
های ارتشی، شهر بانی و دیگر ادارات پیش
آمده بود که خود بخود احساس یک مسئولیت
مشترک عمیق و صادقانه در ادارات و مدیران
آن نمودار بود که بجای عیب جوئی و
اشکال تراشی همه و همه خود را وجداناً مسئول
رفع دشواریهای یکدیگر دانسته و در حل
آن کوشا بودند و ما در شب هائی که هیئت
دولت نبود جلسات خصوصی بدون تکلف و

و از این روح همکاری در چندین موضوع مهم آنگونه استفاده شد که برای همه کس شگفت آور بود :

۱- در رفع آن خطر سیل از شهر تهران، ۲- در کنترل نان شهر تهران که مردم بملت بیکاری بتهران هجوم آورده چون نان تهران با تمام شهرستانها تفاوت قیمت بسیار داشت کارهای کشاورزی نیز نامرتب و امور ساختمانی هم تعطیل بود عملاً و کارگر بیکار بنصاب چندین صد نفر و گاهی بیش از هزار نفر روزانه بتهران وارد می شدند و با اینکه تهیه احصائیه دقیق در آن روز کار بسیار دشواری بود در یکماه که ما همگی کوشش کردیم باین نتیجه رسیدیم که نوزده هزار نفر از اطراف و اکناف مملکت بتهران آمده در خیابان ها سرگردان و طالب نان بودند علاوه بر این همان تفاوت بهای نان شهر با اطراف موجب بود که اشخاص سودجو تمام وقت از دکانهای نانوائی نان می خریدند و با کامیون و دیگر وسایل باطراف میبردند .

چنانچه در تمام قهوه خانه های راه قم ، راه مازندران ، راه قزوین و غیره تنها نان تهران را بمسافران عرضه می کردند و اگر از این کار جلوگیری میشد شلوغی دکانها به آسانی رفع می گردید ولی دوزخ که از مراقبت و جلوگیری سخت این جانب گذشت آشنایان اطلاع دادند که مسافران و اهالی دوشان ، میگون ، و فشم نان نداشته اند . روزی هم شخصاً با وسیله نقلیه عمومی رفتم بشریف آباد قزوین از قهوه چی نان خواستم گفت اگر نان محلی بخواهید هر کیلو ۱۱ ریال و اگر نان سنکک تهران بخواهید هشت ریال آنگاه سؤال کردم مگر از نان سنکک تهران بقزوین هم می آورند ؟

جواب داد که بیش از روزی پنجاه گونی فقط باین خط می آورند . پس از این آزمایش معتمدان نانویان مانند آقایان شمشکی و معصومی و دیگران را خواستم و با آنها قراردادم که صد من گندم و صد من جو از سیلو به آنها داده شود مشروط بر اینکه نانی از شهر خارج ننمایند آنگاه این مقدار غله را از آقای گلشائیان وزیر دارائی حواله گرفتیم و تحویل معتمدان داده و از آنروز دیگر حمل نان به آن ناحیه موقوف گشت و با جلوگیری از خروج نان مطلقاً از دهام و شلوغی دکانهای نانوائی و نگرانی مردم شهر رفع شد .

البته اینمطلب را برای توضیح در اطراف همکاریهای ادارات و مسئولان نوشتم بطور حاشیه هم اینمطلب را در اوضاع فعلی می نویسم و امیدوارم مورد توجه مسئولان امر قرار گیرد .

چندی پیش دونفر از دوستان اصفهانی را در تهران دیدم که هر يك اوراق مفصل

و متعددی همراه داشتند. روی زمین های داخل محدوده شهر که شهرداری اصفهان هر سال از آنها عوارض شهری گرفته. دارائی مالیات منطقه ای گرفته بود. اصلاحات ارضی که بر خلاف نص صریح ماده ۴۳ آئین نامه مصوب مجلسین ورأی دیوانعالی کشور که محدوده شهر مشمول اصلاحات ارضی نیست.

با استناد بنظر شورای عالی اصلاحات همان زمین های داخل محدوده رامینروشدند و مردم را بلا تکلیف و سرگردان نگاه میدارند در صورتی که همان ادارات محلی جادارد کرد خود بشینند و با روح همکاری حدود وظایف خود را اقل تشخیص بکنند آنچه را که حق و قانون و بالنتیجه خواسته پیشوای معظم انقلاب یعنی شاهنشاه آریامهر است زیرا ایشان هیچ چیز سوای رفاه و آسایش ملت خود مخصوصاً با اجرای صحیح قانون نظری ندارند . . .

۳- موضوع دیگری که در آن زمان یعنی اسفند ماه ۱۳۲۶ و روز های اوایل تصدی این جانب به شهرداری تهران پیش آمد این بود که افسری از شهر اصفهان برای شکار به قهدریجان رفته بود که آنجا بیست هزار نفر جمعیت دارد مردم آنهم عموماً حساس و انتقام جو هستند.

در آن اثناء جوانی آن افسر را از زدن و صید کبوتران برجهای منع و خشونت می کند. افسر مزبور هم بمرد متعرض تیراندازی کرد و او کشته شد.

بعد از این حادثه مردم جمع شدند و پیش از اینکه بافسر مزبور دست یابند. افسر خود را بطبقه فوقانی برج کبوتر میرساند که جانی مرتفع و سنگری مهم است و در حالی که سی فشنگ ساچمه در قطار داشته با یک تفنگ دولول شکاری با یک قبضه پارابلوم که آنهم پنجاه تیر فشنگ داشته است و از آنجا مردمی را که عصبانی و انتقام جو بودند تهدید می نماید که اگر ببرج نزدیک شوید کشته خواهید شد. شاید یکی دو تیر هوائی هم از ترس جان خود شلیک کرده بود.

بطور خلاصه هزار ها نفر مردم عصبانی کینه خواه بالخصوص مادر و کسان مقبول برج را محاصره و این وضعیت ساعتها طول میکشد تا خیر بشهر و لشکر و از آنجا بستاد میرسند و کار از این جهت دشوار و قابل توجه است که اگر بخواهند افسر مزبور را بقوه قهریه از محاصره خارج نمایند بدون زرد خورد امکان ندارد وجه بسا که در آن هرج و مرج بعد از جنگ عمومی وضعیت اسفناکی پیش آید که عده زیادی تلف شوند راه آرام و مقبول دیگری هم نیست زیرا با مردم عصبانی که کشته آنها در بیابان افتاده است کی میتواند دم از خیر وصلاح بزند بالاخره تیمسار رزم آرا گزارش کار را بعرض شاهنشاه میرساند و

استیجازه می‌کند که برای حل مشکل با این جانب مشورت نماید ایشان هم امر و اجازه می‌فرمایند .

درست ساعت ۴ بعد از ظهر روز ۲۱ اسفند ماه ۱۳۲۶ بود که رزم آرا باین جانب تلفون زد و تقاضای ملاقات کرد . چون اطاق من در شهرداری و محیط آن که همه وقت شلوغ بود متناسب صحبت نبود من فوراً رفتم بدفتر رئیس ستاد . او جریان را گفت و امر شاهنشاه را هم ابلاغ کرد . من جواب دادم که در این کار راهی جز مدارا و ملایمت نیست و اگر اندکی مجال بدهید راه جلب نظر مردم آنجا را با بذل توجه و عطف شاهنشاه ب مردم میتوان یافت لذا تلگرافی به مرد روحانی آنجا و سران محلی که همه از دوستان قدیمی و صمیمی من بودند تهیه کردم که در مقدمه آن تأسف و تأثر خاطر اعلیحضرت را با ابراز تسلیت بآنها و خانواده مقتول ابلاغ و رسیدگی و مجازات افسر را صریحاً وعده دادم و از آنها روی مصلحت اندیشی خواستم که مردم را متفرق ساخته و افسر را در همانجا تسلیم دادستان نمایند و منظر حصول نتیجه باشند. این تلگراف را بوسیله بی‌سیم ستاد مخابره و خواستم که فوراً آنرا با حاجی محمد شفیع عمرانی که مردی عاقل و مورد اعتماد بوده بمحل بفرستند .

ساعت ۸ شب عین تلگراف را برای پیشوای روحانی و معتمدین برای مردم میخوانند و بیدرنگ میگویند که با اظهار عنایت شاهنشاه و تقاضای دولت آبادی که خیرخواه ما می باشد مصلحت در آنست که فوراً جمعیت متفرق شوند و افسر ضارب را هم خودمان صحیح و سالم تسلیم و تحویل دادستان نمائیم و بیدرنگ همینطور عمل میشود و نتیجه کار ساعت یک بعد از نیمه شب بر رئیس ستاد تلگراف فوری می‌شود او هم جریان را فوراً بمرض شاهنشاه میرساند و باینجانب هم وسیله تلفون در همان وقت شب خبر میدهد فردا صبح نیز کارتی باین جانب میفرستد که برای ضبط تاریخ بعداً گراور میشود .

۴- یک مورد حساس دیگر هم از همکاری و کوشش ستاد ارتش با شهرداری این بود که روز ۲۷ اسفند در تهران برف سنگینی بارید که در سطح شهر شصت سانتیمتر برف نشست و در دامنه های البرز هفتاد تا هشتاد سانتیمتر برف بود هوا هم فوق العاده سرد و یخبند شده که با نزدیک بودن عید و تشریفات لازمه آن ایجاد زحمت و نگرانی کرده بود . وسایل نقلیه هم بسیار کم و گران بود بناچار در این باره بار رئیس ستاد صحبت و استمداد کردم او قول داد با شرط کسب اجازه ششصد کامیون ارتش را دوز بکمک ما بفرستد. شهرداری هم بنزین آنرا بدهد با کارگر و عمله کافی که یخ و برف خیا بانهای عمومی را از داخل شهر بحومه های سنگلج و در شمال باطراف خیابان پهلوی حمل کند همینطور هم عمل شد و در

ظرف دو روز اثری از آن یخ و برف در خیابانهای عمومی و مسیر مردم یعنی کاخ گلستان باقی نماند .

اما موضوع برق تهران که درست آن زمان مصداق مثل معروف برق و بلا بود .

در آن روزگار تیره و تار که تمام فعالیت فنی جهان صرف ساختمان . موتور هواپیما و توپ و تانک و تفنگ و فشنگ میشد کسی میتوانست انتظار خرید مولد برق داشته باشد .

شهر تهران و پایتخت ایران دارای چهار هزار کیلووات برق فرسوده بود و یک برق سه هزار کیلوواتی هم از چکسلواکی خریداری شده بود که از دو موتور آن استفاده میشد . اما در عین حال بازار سیاه برق در تهران روزانه یک میلیون ریال معامله انجام میداد بدینصورت که از هر کنتور دکان و خانه دهها انشعاب در دست مردم بود که در نتیجه برنامه خاموشی بهر هفته شش شب رسیده بود همه هم برق میخواستند شهر هم روز بروز در دست توسعه بود . بعد از تفکر بسیار باز هم از کیمیای ارزنده و اکسیر بزرگ همکاری و تفریک سعی بقدر ممکن استفاده شد . یعنی از وزیر دارائی تقاضا کردم که قسمتی از جنوب شهر و حضرت عبدالملک را از کارخانه سیمان روشن سازند . از برق بالنسبه خوب کارخانجات سلطنت آباد هم برای شهریان کمک گرفتیم و تا حدی بقاضاهای مردم جواب مثبت دادم . و فوراً برای خرید کابل و کارخانه دیگر که قسمتی از آن بهیه آلستوم برق منتهی شد اقدام و برای تهیه پول هم تصویرنامه ای صادر شد که برای هر تقاضای کنتور جدید شش هزار ریال که آنروز پولی قابل توجه بود وام گرفته شود و قبض رسیده بدهند که نوبت و تقدم هر کس معلوم و محفوظ باشد و از این راه ذخیره قابل توجه و سرمایه بالنسبه مهمی بدست آمد که پیش قسط خرید ها داده شد .

ضمناً برای مرکز اداری برق دستور دادم بجای عمارتی که ماهیانه چندین هزار تومان در شهر کرایه می دادند ساختمانی در زاویه جنوب غربی کارخانه برق بسازند که بدون جهت آن کرایه سنگین را نپردازند .

همچنین کارخانه تهیه پایه های برق را به بهای ناچیز از شرکت **op-k** خریداری کردم و از محل همان وام مقدمات توسعه کارخانه برق و اصلاح آن فراهم شد امیدواریم برق سرتاسری ایران که بحمد الله همه جا را روشن ساخته و همه گونه توسعه آن با امکانات مالی کشور فراهم است باز هم وسعت و توسعه بیابد .
ادامه دارد